

آوای ماندگار صفا پوینده

مهرزاد شفیع پور



دست یابی به موسسه آوای ماندگار صفا پوینده در کوچه پس کوچه های درهم تنیده محله دروازه غار تهران، کار چندان دشواری نیست. به قلب محله، معروف به بازارچه صابون پزخانه که برسی و وارد کوچه افتخاری شوی؛ کمتر از ۱۰۰ قدم، میرسی به اولین خانه سمت چپ کوچه، خانه ای قدیمی با آجرهای گرد گرفته روزگار اما پر از مهر و محبت و صفا. بر سر در آن تابلویی آبی رنگ با نام «آوای ماندگار دروازه غار» به چشم می خورد.

این خانه آوای ماندگار زنده یاد صفا پوینده است. جایی که در آن می توان عشق، محبت و انسان دوستی را با دل و جان لمس کرد. این خانه رمز ماندگاری و پویندگی ابدی صفا پوینده است. هر چند به تازگی (۱۲ بهمن ۱۳۹۴) وی این خانه را با سفر ابدیش ترک کرد و حضور فیزیکی در آن ندارد اما صفای وجود و مهرش در این خانه و در دل مردم دروازه غار و سایر مردم ماندگار و پاینده است و همچنان پاینده خواهد ماند.

در این خانه است که صفا پوینده به آرزوها و خواسته های زندگی اش که همانا به قول خودش «عشق به زندگی، عشق به بشریت به مفهوم عام، خارج از هر گونه دید طبقاتی می باشد.» دست می یابد. بنابراین وی با تمام وجود زندگی اش را وقف عشق ورزی به انسان ها و هم نوعان خود کرد و با فقر، بی سواد، بیماری و اعتیاد که هستی کودکان و زنان دروازه غار را نشانه گرفته است؛ به مبارزه برخاست. صفا پوینده برای تحقق آرمان هایش در اواخر دهه ۷۰ شمسی ابتدا به جمع اعضای انجمن خانه کودک شوش دروازه غار و سپس به انجمن حمایت از کودکان کار دروازه غار پیوست و از همان دوران دروازه غار خانه دوم وی شد. او در کنار سایر دوستانش که با شعار «کار کودک ممنوع» شروع به فعالیت کرد، در خلال فعالیت هایش به این واقعیت پی برد که حذف کودکان از چرخه کار و ایجاد درآمد نه تنها خانواده ها را توانمند نمی سازد بلکه به فقرشان دامن می زند و آنها را در تأمین ابتدای ترین نیازهایشان با مشکل مواجه خواهد ساخت.

به همین دلیل وی به تکاپو افتاد تا با اتخاذ روشی دیگر شاید بتواند مانع از کار کودکان شود و بدین منظور مرکز توانمندسازی آوای ماندگار را در سال ۱۳۸۶ تأسیس کرد. در این مرکز زنان بی سواد در کنار سوادآموزی می توانستند در کلاس های آموزشی چون خیاطی، گلدوزی و ... شرکت کنند و در صورت کسب مهارت در هر حد یک تولید کننده سفارش کار بگیرند. هم چنین فرزندان لازم الاتعلم آنان نیز تحت پوشش سوادآموزی قرار می گرفتند. ۱

تلاش بی وقفه صفا پوینده طی این دوران برای سر پا نگه داشتن مرکز توانمندسازی آوای ماندگار ستودنی است. وی در ابتدای کار به علت مشکلات مادی تیم آوای ماندگار را در خانه های اجاره ای و فرسوده مستقر می ساخت، خانه هایی با سقف لرزان که موجب

دلهره و آزار همراهان وی می شدند. اما این وضعیت خانم پوینده را هرگز ناامید نساخت بلکه او با تلاش و رایزنی توانست نظر مدیران شهرداری منطقه ۱۲ تهران را جلب نماید که ساختمان فعلی که موسسه آوای ماندگار در آن مستقر می باشد به صورت رایگان در اختیار او قرار دهند. لذا وی با کمک های مردمی توانست دستی بر سر روی این خانه بکشد تا اینکه بتواند در آن میزبان و نوازشگر کودکان و زنان درمانده دروازه غار باشد. در حال حاضر خانه آوای ماندگار دروازه غار با همت همراهان و شاگردان صفا پوینده، همچنان پا برجاست و مأمّن زنان و کودکان دروازه غار است.

خانم مریم انوری در وصف پویندگی و تلاش خستگی ناپذیر صفا پوینده در راه تحقق آرمان هایش این چنین می نویسد: «به دور از هیاهوی زندگی شهری، تو را یافتم با داستانی از جریانی متفاوت از زندگی در دروازه غار. پیش از آن که نامت را بدانم و بفهمم که هم با «صفا» یی و هم «پوینده».

با دغدغه هایت از جنس درد و تلاش خستگی ناپذیرت در آگاهی بخشی و آموزش به زنان و کودکان در محله ای که با فقر و بی سوادی و اعتیاد روزگار می گذرانند، آشنا شدم. بیش از آن که از خودت بگویی از جان پناهی گفتی با نام «آوای ماندگار» که خانه ات شده بود. گفتم اما بسیار کم، آنقدر که روزی در پی یافتن و دانستن بیشتر رهسپار شدم تا نشانی از تو بیابم.

تو را در خانه ای قدیمی در کوچه پس کوچه های دروازه غار پیدا کردم، در میان شلوغی کار زنانی که تار و پود زندگی را می دوختند، در همهمه کودکانی که با شوق زیاد، با دفتر و کتاب آشتی شان داده بودی و در آهنگ سیال زندگی تک تک دختران و زنانی که گردهم آورده بودی تا حرفه ای بیاموزند و برای ساختن دنیایی بهتر و زیباتر توانمند شوند.

تو را دیدم در راهروهای سرد و تاریک سرنوشت.

در تلاش برای ماندگاری خانه ای که مأمّن زنانی شده بود که هم نوا با تو، نغمه زندگی و امید سر می دادند.

تو را دیدم در همه لحظاتی که عشق را هدیه دلهای تک تک آواهای ماندگار کردی.

تو را دیدم در روزها و شب هایی که امید به ادامه زندگی داشتی برای حضورت و ادامه فعالیت هایت.

اما درد، در همه سلول های وجودت، ریشه دوانیده بود.

و آخرین بار تو را دیدم وقتی دیگر جان نداشتی ...

تو برای زندگی کردن نفس کم آوردی

و اکنون زندگی، تو را، «صفا» را کم دارد.» ۲

منابع:

۱. خبرنگار آوای ماندگار دروازه غار زمستان ۱۳۹۴، ص ۲.

۲. همان، ص ۵.



زنده یاد صفا پوینده

در کنار دوستانش که با شعار

«کار کودک ممنوع» شروع به فعالیت

کرد، در خلال فعالیت هایش به این

واقعیت پی برد که حذف کودکان از

چرخه کار و ایجاد درآمد نه تنها خانواده

ها را توانمند نمی سازد بلکه به فقرشان

دامن می زند و آنها را از تأمین ابتدای

ترین نیازهایشان با مشکل مواجه

خواهد ساخت.

به همین دلیل وی به تکاپو افتاد

تا با اتخاذ روشی دیگر شاید بتواند مانع از

کار کودکان شود و بدین منظور مرکز

توانمندسازی آوای ماندگار را در سال

۱۳۸۶ تأسیس کرد.